بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[بحث در اقامه حد در بلاد دشمن 1](#_Toc425552602)

[**مراد از ارض العدو** 2](#_Toc425552603)

[**جمع‌بندی احتمالات** 2](#_Toc425552604)

[**سه احتمال در بحث** 2](#_Toc425552605)

[**بررسی مؤیدات** 3](#_Toc425552606)

[**جمع‌بندی** 3](#_Toc425552607)

[**مراد از لحوق** 3](#_Toc425552608)

[**احتمالات در بحث** 3](#_Toc425552609)

[**انواع لحوق عملی** 4](#_Toc425552610)

[**تأخیر حد در این مقام** 4](#_Toc425552611)

[**اقتضای قواعد** 4](#_Toc425552612)

[**جمع‌بندی** 4](#_Toc425552613)

[**لزوم اخراج حاکم در فرض اختیار** 5](#_Toc425552614)

[**اتخاذ مبنا** 5](#_Toc425552615)

# بحث در اقامه حد در بلاد دشمن

بحث در لا یقام الحد فی ارض العدو بود. قبل از اینکه فرع دیگری را در ادامه همین موارد عرض بکنیم، خوب است که نکته‌ای را تکمیل کنیم و آن این است که در این مسئله بین عامه و خاصه اختلافی نیست. اصل این حکم مورد وفاق خاصه بود، گرچه در کراهت و حرمت و همین‌طور در دایره حکم اختلافاتی وجود داشت که قبلاً عرض کردیم. اما در اصل حکم اختلافی نبود. همین‌طور در عامه هم در این حکم اختلافی نیست.

یعنی درواقع عامه هم به‌طور کامل و تام معتقد به همین رأی و نظر هستند. در همان کتاب مذاهب الخمسه، صفحه چهل‌وشش و چهل‌وهفت، ذیل حد شرب آمده است که شخصی از سرداران زمان فتح ایران در قادسیه و اهل شرب خمر بود،، به خاطر اینکه جنگ بود، حاصل آن بحث روایتی از پیغمبر (ص) است که قریب به این مضامین بیان شده است.

## **مراد از ارض العدو**

منظور از ارض عدو، در این بحث، چیست؟ در اینجا دو احتمال وجود دارد، یک احتمال این است که منظور از ارض عدو همان دار الکفر و سرزمینی باشد که با حکومت و حاکمیت و اکثریت جمعیت آنجا غیرمسلمان هستند و در اختیار کفار است.

و احتمال دیگر این است که منظور ارض عدو در دار الکفر به‌طور مطلق نباشد. بلکه منظور جایی باشد که با مسلمانان در حال جنگ است. چون ارض کفر ممکن است وجود داشته باشد، ولی در حال جنگ با مسلمانان نباشند. کما اینکه خیلی از کشورها دار الکفر است، اما در مقام جنگ با مسلمانان نیستند. و بنا بر احتمال دوم منظور از ارض عدو، جایی است که در حال جنگ با مسلمانان هستند. فرض کنید اسرائیل که به نحوی در حال جنگ با مسلمانان است.

## **جمع‌بندی احتمالات**

البته خود این ارض عدو هم می‌شود دو گونه معنا کرد. وقتی می‌گوییم ارض عدو منظور دار الکفری است که در حال جنگ است و یک وقت می‌گوییم منظور حتی شامل آنجایی می‌شود که مسلمان‌اند، اما در حال جنگ با امام مسلمین هستند. معاویه و اصحاب شام، ارض کفر نبود، ارض عدو با امام مسلمین بود. کسی را که مشروعیت داشت، در مقابلش قیام کرده بودند.

## **سه احتمال در بحث**

بنابراین در اینجا به روایت دیگر می‌شود گفت که سه احتمال وجود دارد. یکی اینکه بگوییم منظور از ارض العدو یعنی ارض الکفر مطلقاً، زمانی که در حال جنگ باشند یا در حال حزنه و صلح باشند. یک احتمال این است که بگوییم ارض العدو، دار الکفری است که در حال جنگ است که اخص مطلق از آن می‌شود. زاد الکفر، سرزمین کفری است که در جنگ و تقابل بالفعل با مسلمانان هستند. سوم اینکه ارض العدو را به‌گونه‌ای معنا کنیم که مسلمانانی با امام مسلمین در حال جنگ و بر باطل هستند، آن‌ها را هم شامل بشود، که اگر این احتمال سوم را بگیریم، آن وقت بین ارض العدو در اینجا با ارض کفر عموم خصوص من وجه می‌شود.

 بنا بر احتمال دوم ارض العدو با ارض الکفر عموم خصوص مطلق می‌شود. ارض العدو یعنی سرزمین کافر نشینی که در حال جنگ است. اما بنا بر احتمال سوم، ارض العدو می‌شود جایی که با جریان حق جامعه اسلامی در حال جنگ است. چه کفر باشد، مثل اسرائیل، یا غیر کفر باشد مثل اصحاب معاویه که در زمان امیر المومنین (ع) مسلمان بودند، ولی در حال جنگ با مسلمین بودند. این سه احتمالی است که اینجا وجود دارد که در کلمات فقها راجع این سه احتمال بحث نشده است. متأسفانه راجع به این، هیچ نکته و نظری را پیدا نکردم.

## **بررسی مؤیدات**

آنکه می‌تواند مؤید احتمال اول باشد، این است که در بعضی از روایات و اخبار، ارض العدو به معنای دار الکفر به کار رفته است. در معجم وسائل، چهار، پنج مورد را دیدم که منظور از ارض العدو در آنجا، همان ارض الکفر است. چه در جنگ باشد، چه نباشد، آن را می‌گیرد. و مؤیدش این است که در بعضی از روایات در ابواب مختلف، ارض العدو به معنای ارض الکفر استعمال شده است. و آنچه می‌تواند احتمال دوم را تأیید کند، این است که عدو ظهورش در فعلیت این مبدأ دارد، همان‌طور که در مشتق در اصول ملاحظه کردید. مشتق ظهور در فعلیت مبدأ دارد. وقتی می‌گوید قاتل است، یعنی به فعل قتل بر او صدق می‌کند.

عدو هم در اینجا ممکن است گفته بشود، ظهورش در عداوت فعلیه است. و لذا هر ارض کفری، ارض عدو نیست، جایی باید باشد که در حال جنگ باشند. این هم مؤیدی است که احتمال دو و سه را تأیید می‌کند، مگر اینکه کسی بگوید که عدو مثل همان قاتل است که مبدأ در اینجا بالفعل نیست و خود شأنیت است. کسی قاتل است، معنایش این نیست که همین الان می‌کشد.

## **جمع‌بندی**

درمجموع همین احتمال سوم، بیشتر اقوی و اظهر به نظر می‌آید. برای اینکه درست است ارض العدو در زاد الکفر هم به‌طور مطلق به کار رفته است، ولی صرف اینکه در چند روایت به آن معنی هم استعمال شده است، قرینه نمی‌شود که اینجا هم منظور آن است.

### **مراد از لحوق**

فرع دیگری که اینجا هست و با این فرع هم رابطه تنگاتنگی دارد، این است که منظور از لحوق در اینجا چیست؟ این ملحق شدن و پیوستن به دشمن یعنی چه؟ چون چند احتمال در اینجا هست.

### **احتمالات در بحث**

یکی اینکه منظور از التحاق و لحوق، لحوق اعتقادی و فکری باشد. این یک احتمال است که درواقع این شخص مرتد می‌شود، دست از اعتقاداتش برمی‌دارد. احتمال دوم این است که منظور از لحوق در اینجا، لحوق عملی است، نه لحوق فکری، اعتقادی و ایمانی. یعنی او از این سرزمین جدا می‌شود و در آنجا می‌رود.

### **انواع لحوق عملی**

 منتها این لحوق عملی که احتمال دوم است، باز دو نوع می‌شود. یک وقت است که صرف پیوستن به آن‌هاست، هجرت کند و آنجا ساکن شود. یک وقت است نه، منظور این است که به نحوی جزء عده آن‌ها قرار بگیرد. یعنی موجب تقویت آن سپاهی می‌شود که در حال تعارض و تقابل با مسلمانان و جبهه حق هستند. رفتن او طوری است که موجب تقویت شوکت آن‌ها می‌شود. همیشه این‌طور نیست که صرف رفتن عملی این‌گونه باشد. آن وقتی که انقلاب شد، خیلی از ایران رفتند ولی تأثیری نداشت.

اما این لحوق به دشمن ظهورش در لحوق عملی است، نه در لحوق اعتقادی. برای اینکه آن قرائن و مناسبات حکم و موضوعی که بر این روایت حاکم است، مناسباتی است که نشان‌دهنده فضای تقابل عملی میان حق و باطل است. نه بحث اعتقادی که آن فرد می‌رود عقیده‌اش را عوض می‌کند. چون آن فرد عقیده‌اش را هم که عوض کند و اگر مرتد شود، خودش احکامی دارد، اگر قابل‌اجرا باشد، اجرا می‌شود. استعمال لحوق در آن ارتداد و در تغییر اعتقاد، حالت مجازی دارد، خیلی ظهورش ضعیف است. آنچه ظهور بیشتری دارد، همان لحوق است که ظهور در لحوق عملی دارد.

#### **تأخیر حد در این مقام**

فرع دیگری که اینجا مطرح است، این است که آید این حد تأخیر می‌افتد یا ساقط می‌شود؟ چنین چیزی از روایات برنمی‌آید. آنی که از روایات برمی‌آید، این است که لا اقیم علی رجل حد، لا یقام حد فی ارض العدو، آنجا اجرا نمی‌شود. اما اگر وقتی از ارض العدو بیرون آمد. یک وقتی مخافه ان تحمل الحمیه فیلحق بالعدو، مرتفع شد. می‌گوید زمانی که این ترس و خوف وجود ندارد، چه کنیم؟

#### **اقتضای قواعد**

قواعد می‌گوید، اجرای حد می‌شود. دو حکم داشتیم؛ یک حکم اینکه حد باید جاری شود، و یکی اینکه حد باید فوری باشد. این به نحو تعدد مطلوب است، دو حکم است، نه اینکه یک حکم بسیط باشد. اقامه حد لازم است و باید فوری باشد. وجود این شخص در ارض عدو و ترس از اینکه حد موجب لحوق او به عدو بشود، این فوریت را ثابت کرد. دلیلی ندارد که اصل حد ثابت بشود. و لذا این دو روایت فقط فوریت را ثابت می‌کند، اما اصل حد طبق قواعد باقی است. هر وقت این خطر و این احتمال لحوق به عدو مرتفع شد، تبعاً اجرای حد می‌شود.

#### **جمع‌بندی**

پس اولاً ما می‌گوییم با ترس از لحوق شخص و عدو در ارض عدو، این مانع از اجرای حد است، نه مسقط حد به‌طورکلی. علتش هم این است، که اولاً تعدد مطلوب اصل حد و فوریت، فقط فوریت را مانع بود. هرگاه مانع مرتفع شد، اصل اجرای حد، مطلقاً تأثیر خودش را می‌گذارد. ثانیاً روایت قیاس بن ابراهیم می‌گوید، این وحدت مطلوب نیست و تعدد مطلوب است. یکی از قرائنی که می‌تواند بگوید، تعدد مطلوب است، خود همین روایت است. نکته خوبی است. چند قرینه آنجا می‌آوردیم که حکم اصل حد با فوریت آن دو حکم است. یک حکم نیست. قرائنی داشت، یکی از آن‌ها همین است.

حتی یخرج منها، درواقع می‌خواهد بگوید فوریت آن برداشته شده است، ولی اصلش هست. پس اگر سؤال بشود که وجود شخص فی ارض العدو و ترس از لحوق و پیوستن او به دشمن مانع از اجرای فوری حد یا مثبت حد است؟

پاسخ این است که نه، این مانع از اجرای فوریت حد است، نه مثبت، به دو دلیلی که گفتیم. و لذا هرگاه این مانع کنار برود، اجرای حد لازم می‌شود.

این هم فرع دیگری است که اینجا وجود دارد و باز تأکید می‌کنم بنا بر آنچه ما این روایت را معنا کردیم، این روایت ربطی به دار الکفر ندارد. در آنجا طبق قواعد عمل بکنیم. در سرزمین‌هایی که در حال صلح هستند، اجرای حد اگر مقدور باشد و عوامل ثانویه و مزاحمی نداشته باشد، با این دو شرط مشکلی ندارد.

#### **لزوم اخراج حاکم در فرض اختیار**

فرع دیگری که اینجا مطرح می‌شود، این است که اگر مقدور حاکم هست که او را از آنجا بیرون بیاورد، و به‌طورکلی اجرای حد کند، یعنی آن را در جایی ببرد که در آن فلسفه مخافه ان تحمل الحمیه فلیحق بالعدو از بین برود. آن را به سرزمینی بکشاند که لحوق به عدو، احتمالش تمام بشود. آیا لازم است این کار را بکند یا لازم نیست؟

#### **اتخاذ مبنا**

چون باید حد را اجرا بکند و راه اجرای حد هم این است که آن را ببرد جایی که این حکم و ترس از پیوستن به دشمن در آنجا منتفی بشود. در اینجا ممکن است کسی بگوید بله، حاکم موظف به اجرای حدود است و لذا باید برای اجرای حدود تمهید به مقدماتی بکند. ممکن است کسی این‌طور تصور بکند. ولی ظاهراً این درست نیست. او وظیفه ندارد که آن را از آنجا بیرون ببرد و موضوع برای اجرای حد را ایجاد بکند. چون اجرای حد جایی است که این حکم نباشد. شرط وجوب است. لازم نیست که شرط آن را محقق بکند. به اصطلاح شرط واجب نیست، شرط وجوب است. مثل همان استطاعت در باب حج است که شرط وجوب است، لازم نیست برود خودش را مستطیع بکند تا به حج برود.